

پژوهش‌های فرهنگی سودمندتر از نگاه مطالعات فرهنگی

• محمد رضایی^۱

فارغ از مجادلاتی که در علوم انسانی و اجتماعی سال‌ها بر سر علمی بودن یا چه میزان و به چه معنا علمی بودن در جریان بوده است، مایلم در این نوشتار کوتاه به جای دانش‌های علمی دربارهٔ فرهنگ از «داستان‌های سودمندتر» یاد کنم. به‌رغم همهٔ دعاوی گوناگونی که در این حوزه وجود دارد، کار پژوهشگر ارائهٔ توصیفی غنی از موضوع مطالعه شده‌اش است که البته خود او، جایگاهی که ایستاده، و موضع شناختی‌اش در فرم و محتوای روایتش از موضوع نقش دارد. از این‌رو، پژوهشگران حوزهٔ فرهنگ همان قصبه‌گوها یا راویان داستان‌های این حوزه هستند. با این پیش‌فرض، پرسش این است چگونه پژوهش‌های فرهنگی می‌توانند به ما برای گفتن «داستان‌هایی سودمندتر» یاری رسانند؟ در اینجا سخن از داستان‌های «بهتر» نیست، چراکه ما را درگیر بحث‌های نظری و معرفت‌شناسی دربارهٔ «بهتر» می‌کند. بگذارید سودمندی را با نگاهی عمل‌گرایانه و درخصوص مشکلات جاری کشور ببینیم. برای نمونه می‌پرسیم، چگونه می‌توان داستان‌های سودمندتری دربارهٔ مصرف فرهنگی در میان جوانان گفت؟ مشکل ممیزی را با کدام روایت سودمندتر می‌توان به راه‌حلی احتمالی نزدیک کرد؟ به عبارت دیگر، علاوه بر جنبهٔ تحلیلی این دست داستان‌ها برای وصف واقعیت‌های روزمره، سودمندی پژوهش‌ها به‌منظور کاهش رنج‌ها و بهبود زندگی شهروندان قابل تأمل است. پژوهشگرانی که در این زمینه به سیاست‌گذاری تمایل دارند، با این نوع سودمندی درگیرند. بنابراین، پژوهش آنها باید با معیارهای دقیق ارزیابی شود که ناظر بر دو هدف پیش‌گفته‌اند.^۲ افزون بر این،

۱. پژوهشگر مرکز مطالعات اسلام جهانی، دانشگاه گوته فرانکفورت (Rezaei@em.uni-frankfurt.de)

۲. نیت‌های شناختی متفاوت پژوهشی باید در سازوکار ارزیابی کار پژوهشگران دانشگاهی که به واسطهٔ کارهای چاپ‌شده‌شان از امتیازات پژوهشی برخوردارند، نمود عملی پیدا کند. به بیان دیگر، نظام‌های متنوع‌تری از ارزیابی در دانشگاه‌ها و دیگر مراکز آموزشی و پژوهشی لازم است تا فضای راکد و یکدست حاکم بر سنجش عملکرد استادان و پژوهشگران را دگرگون کند. امروزه نظام دانشگاهی توجه چندانی به مشکلات و مسائل روزمره در کشور ندارد و همچون جزیره‌ای جدا خود را مصروف آموزش، ارائهٔ پژوهش‌های دانشجو‌محور، و انتشار نتایج این پژوهش‌ها در مجلات داخلی و خارجی کرده است. گاه، حتی نظام دانشگاهی به سبب پافشاری‌اش بر چاپ مقالات در نشریات خارجی به دستگاه تولید علم بر اساس معیارهای جهانی وابسته به بازار بزرگ علم تبدیل شده است. در این بازار، هرچه محققان به معیارهای پژوهش و چاپ معیارین نتایج علمی بیشتری دهند، شانس بیشتری برای موفقیت چاپ مقالات و احتمالاً کتاب خود دارند. درحالی‌که نیازهای جامعه و کشور، الزام‌های دیگری را طلب می‌کند که چه‌بسا در پاره‌ای مواقع، با

پژوهشگران با دغدغه‌های نظری و نه لزوماً سیاست‌گذارانه و نیز با رویکردی که در این نوشتار دنبال می‌شود، نمی‌توانند از چنین معیارهایی شانه خالی کنند. چون، دانشی که برای بهبود زندگی به کار نیاید، ارزشی برای گذران وقت ندارد.

اما داستان سودمند از دو منظر دیگر هم قابل بررسی است: منظری که عمق و جدیت محتوای شناختی آنها را می‌کاود، و منظری که ناظر بر قابلیت ترویج این روایت‌ها در میان مردم است. منظر نخست را می‌توان بُعد معرفتی، روش شناختی، و تحلیلی داستان‌های برآمده از پژوهش‌های فرهنگی دانست؛ درحالی‌که منظر دوم با کارکرد ارتباطی، عملیاتی، و پراتیک دانش‌های اجتماعی برآمده از این پژوهش‌ها پیوند دارد. در ادامه کوشش شده است تا این دو منظر بیشتر توضیح داده شود. از این رهگذر تلاش می‌شود تا برخی مشکلات موجود در تحقیقات فرهنگی در کشور هم واکاوی شود.

یکی از مهم‌ترین موانع بر سر راه پژوهش‌های فرهنگی مؤثر، نبود داده‌های طولی و فراگیر در دسترس محققان است

دشواری‌ها و کاستی‌های پژوهش‌های فرهنگی

به‌طور کلی، در حوزه فرهنگ با دو دسته پژوهش سروکار داریم که می‌توان ذیل پژوهش‌های ناظر بر سیاست‌گذاری و پژوهش‌های انتقادی/نظری دسته‌بندی کرد. هریک از این دسته‌ها با مشکلات و کاستی‌هایی روبه‌رو هستند که آشنایی با آنها چه بسا راهی را برای برون‌رفت از این وضعیت و تولید داستان‌های سودمندتر بگشاید. منظور از مشکلات آن دسته از متغیرهایی است که مانع پژوهشگران برای اجرای کارهای دقیق و جدی می‌شود؛ و کاستی‌ها نیز به ضعف‌هایی اشاره دارد که به نوع نگاه و روش پژوهشگران در تحلیل موضوع مورد بررسی آنها آسیب می‌زند و از این‌رو، عمق و جدیت کارهای علمی در حوزه فرهنگ را به مخاطره می‌اندازد.

یکی از مهم‌ترین موانع بر سر راه پژوهش‌های فرهنگی مؤثر، نبود داده‌های طولی و فراگیر در دسترس محققان است. با پیمایش‌های ملی مانند امواج گوناگون «پیمایش‌های ملی مصرف کالاهای فرهنگی در ایران»؛ «وضعیت اجتماعی، فرهنگی

معیارهای بازار علم در مقیاس جهانی سازگار نباشد. به عبارت دیگر، دو رویکرد به پژوهش در اینجا وجود دارد که از نظر ماهیت با یکدیگر متفاوت‌اند: رویکرد حل مسئله داخلی و جاری، و رویکرد ناظر بر انتشار در ارگان‌های علمی جهانی مانند مجلات آی. اس. آی. روشن است نمی‌توان همه پژوهش‌ها را به یکی از این دو سویه کشاند و نگاهی صرف و یکساز را در اینجا حاکم کرد. موضع این نوشتار دفاع از وضعیتی متعادل میان این دو نیت پژوهشی و ایجاد سازوکارهای عملی در سنجش عملکرد استادان و محققان در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی کشور به نفع رویکرد پژوهش با نیت حل مسائل جاری در کشور است. اهمیت توجه به این موضوع وقتی برجسته می‌شود که امروزه با پدیده‌ای به نام «بزرگنمایی رشد و شتاب علمی ایران» در فضاهای رسانه‌ای کشور روبه‌رویم. حتی در اسناد بالادستی مهم مانند سند جامع علمی کشور برداشتی خاص از «پیشرفت علمی - تکنولوژیک» دیده می‌شود که نمایه‌سازی فعالیت‌های علمی در پایگاه‌های جهانی یکی از دلالت‌های آن است. کمیت تولید علم در مقایسه با استانداردهای جهانی یکی از معیارهای اصلی در این رویکرد است که هرچند در جای خود مهم شمرده می‌شود اما پاسخگوی نیازهای داخلی کشور نیست. به عبارت دیگر، مشکل آنجاست که فاصله میان تولید علم ژورنالی (با ناظر بر چاپ در مجلات معتبر جهانی) از یک سو و نیازهای واقعی کشور فاصله‌ای بسیار است که پرکردن آن کوشش‌های بسیاری را طلب می‌کند.

فصلنامه

نمایه
پژوهش

دوره جدید، شماره دوم
سال هشتم، تابستان ۱۴۰۰

و اخلاقی در ایران؛ پیمایش‌های «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» و «سنجش سرمایه‌های اجتماعی» بخشی از این موانع برطرف شده است. اما دو مشکل مهم در اینجا دیده می‌شود. نخست، پژوهشگران به داده‌های خام این تحقیقات گسترده دسترسی کافی ندارند. گاه ممکن است به واسطه روابط پژوهشگران یا در شرایطی خاص چنین دسترسی برای پژوهشگران ویژه‌ای وجود داشته باشد اما قاعده‌ای مشخص در اینجا دیده نمی‌شود. از این رو، نمی‌توان از استاندارد روشی برای دسترسی به داده‌های فرهنگی خام در کشور سخن گفت. در عوض، در بیشتر مواقع تحلیل‌های فرهنگی روی تحلیل‌های آماری یا غیرآماری دیگر محققان صورت می‌گیرد. حاکمیت الگوی «تحلیل تحلیل‌ها» در فضای علمی کشور سبب شده است تا کمتر شاهد نوآوری در نظریه‌ورزی درباره مقولات فرهنگی در کشور باشیم. نوعی تکرار گفته‌های دیگران در اینجا حاکم است که شوربختانه حتی دامن تحلیل‌های تاریخی را هم گرفته است. تصور کنید محققان تاریخ به جای مراجعه به اسناد تاریخی به تحلیل دیگر محققان از این اسناد بسنده کنند!

مشکل دیگر نبود پایگاه‌های مشخص برای داده‌های فرهنگی برآمده از این تحقیقات است. پژوهش‌هایی که با صرف بودجه‌های کلان ارائه می‌شوند، به حال خود رها شده و گاه به دلیل ضعف بنیادهای نهادی روشن و گاه مصلحت‌های امنیتی از دسترس خارج می‌شوند. از این رو، باید فکری به حال «ناپیداشدن ساختاری» داده‌های فرهنگی تولید شده کرد. یک پیشنهاد در این خصوص می‌تواند ساماندهی مراکز مونی‌تورینگ و تحلیل اجتماعی و فرهنگی در سازمان‌ها و نهادهایی باشد که دست‌اندرکار تولید داده‌های اجتماعی و فرهنگی در پژوهشگاه‌های مرتبط با وزارت ارشاد، سازمان تبلیغات اسلامی، ایسپا و مانند اینها هستند. چنان‌که گفته شد، داده‌های زیادی در حوزه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی در مراکز پژوهشی کشور تولید می‌شود که یا به موقع به دست تصمیم‌گیران نمی‌رسد یا خام و ناپروورده در اختیارشان قرار می‌گیرد. در هر دو حالت، با چنین داده‌هایی نمی‌توان تصمیمات مناسب گرفت. بلکه با آنها که با صرف هزینه‌هایی گاه هنگفت تولید می‌شوند می‌توان در دو سطح به تحلیل‌هایی مناسب و کارا دست یافت: تحلیل برای نظریه‌سازی‌های کلان و تحلیل برای سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان اجتماعی و فرهنگی. این دو سطح جدا نیستند بلکه همچون قلمروهایی مستقل اما مرتبط‌اند. هرکدام پیش شرط‌ها و الزام‌های خاص خود را دارند که باید به دقت در فرایند تدارک داده‌های اولیه یا فرایند داده‌سازی به آنها توجه شود. به بیان ساده، تحلیل در هر دو سطح نیازمند فرایندها و سازوکارهای مفصل‌تر و پیچیده‌تر از «انباشت فله‌ای»

حاکمیت الگوی
«تحلیل تحلیل‌ها»
در فضای علمی
کشور سبب شده
است تا کمتر
شاهد نوآوری در
نظریه‌ورزی درباره
مقولات فرهنگی در
کشور باشیم. نوعی
تکرار گفته‌های
دیگران در اینجا
حاکم است که
شوربختانه حتی
دامن تحلیل‌های
تاریخی را هم گرفته
است

فصلنامه

نمایش
پژوهش

دوره جدید، شماره دوم
سال هشتم، تابستان ۱۴۰۰

نتایج تحقیقات ملی، سرشماری‌ها یا نقشه‌هایی از نوع جی. آی. اس است.^۱ چنین مراکزی می‌توانند دست‌کم در نقش بانک‌های داده‌های جامع برای دو نوع تحقیقات پیش‌گفته، یعنی از نوع نظروزرانه/انتقادی یا مایل به سیاست‌گذاری، عمل کنند. تحلیل از نوع نخست، چه بسا ما را به سمت علوم انسانی بومی و متمرکز بر مسائل داخلی رهنمون شود و آن را از حال و روز کنونی‌اش رها سازد که گرفتار نوعی دلمشغولی بی‌هدف به نظریه‌هایی است که در دیگر زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی تولید شده‌اند. اما تحلیل‌های کاربردی و از جنس سیاست‌گذارانه که جدا از سطح قبلی نیست از این مراکز بهره خواهند برد، چون امکانی را فراهم می‌کنند تا تحلیل‌های کارآمد و به‌روز در اختیار مدیران و نظام تصمیم‌گیری قرار گیرد. اگر بپذیریم، دولت‌های وابسته به نظام‌های کارشناسی کارکشته و آگاه هستند، این دست مونیتورینگ‌های داده‌های خام فرهنگی و اجتماعی اهمیتی پایه‌ای برای عملکرد دولت‌ها خواهند داشت. برای نمونه، هدایت «کارِ جامعه‌شناسی» یا «کارِ مطالعات فرهنگی» به سوی چنین تحلیل‌هایی، شکاف همیشگی میان علوم اجتماعی و انسانی از یک سو و دولت از سوی دیگر را تعدیل می‌کند. در صورت وجود اطلاعات و داده‌های متناوب، به موقع، قابل اعتماد و کافی در زمینه‌های مختلف می‌توان ساختارهایی را در مرتبه‌های بعدی برای رسیدن به تحلیل‌هایی مناسب، ناظر بر سیاست‌های اجرایی و احتمالاً معطوف به تحولات آتی پدیده‌های مورد تحلیل، تعریف کرد. روشن است چند کار اصلی در چنین مراکزی باید دنبال شود: الف) تولید داده‌های متقن، قابل اعتماد و تطبیق‌پذیر حاصل از پیمایش‌های ملی و فراملی؛ ب) دسترس‌پذیرکردن شاخص‌ها و داده‌های بین‌المللی برای ارزیابی‌های تطبیقی؛ ج) تعامل مناسب و ملموس با نهادها و مراکز مسئول و مؤثر در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی مورد نظر یا دیگر بانک‌های داده‌ای.

افزون براین، در سازماندهی چنین مراکزی باید توجه داشت که داده‌ها بر اساس نیازهای حوزه‌هایی مشخص و با تکیه بر معرف‌ها و شاخص‌های مرتبط جمع‌آوری شوند. دو شیوه برای جمع‌آوری داده‌ها وجود دارد: گردآوری هدفمند داده‌ها بر اساس شاخص‌های از پیش موجود، و گردآوری غیرهدفمند. در نوع اول که به نظر اقتصادی و کاربردی‌تر است، از پیش باید شاخص‌های مورد نیاز تحلیل‌ها تعریف و داده‌های مورد نیاز تهیه و گردآوری شود. برای نمونه، اگر تحلیل مسائل حوزه آموزش مورد نظر باشد باید داده‌های لازم و مرتبط با شاخص‌ها و زیرشاخص‌هایی مانند نرخ باسوادی، نرخ بی‌سوادی، سرانه‌های فضاهای آموزشی، برابری دسترسی به امکان‌های آموزشی نو، و مانند اینها گردآوری و موجود باشد. روشن است مفروضه

در صورت وجود اطلاعات و داده‌های متناوب، به موقع، قابل اعتماد و کافی در زمینه‌های مختلف می‌توان ساختارهایی را در مرتبه‌های بعدی برای رسیدن به تحلیل‌هایی مناسب، ناظر بر سیاست‌های اجرایی و احتمالاً معطوف به تحولات آتی پدیده‌های مورد تحلیل، تعریف کرد

فصلنامه

نمایه پژوهش

دوره جدید، شماره دوم
سال هشتم، تابستان ۱۴۰۰

۱. به نمونه‌هایی مانند The 2009 UNESCO Framework for Cultural Statistics رجوع شود.

تحلیل و ارائه سیاست‌ها این است که نظام داده‌سازی از پیش باید هدفمند و مبتنی بر سیاست‌های تحلیلی تعریف شده باشد. نبود چنین خط‌مشی کلی در نظام داده‌سازی چنین مراکزی، امکان برنامه‌ریزی‌های بعدی برای تحلیل‌های نظام‌مند را سلب می‌کند. باید به سمتی حرکت کرد که محققان و تحلیل‌گران بتوانند رویکردهای نظری خود را بر داده‌های موجود تحمیل کنند. وجود داده‌های گردآوری شده بدون برنامه‌های از پیش معین، تحلیل‌گران را اسیر نقصان‌های خود می‌کند. برای نمونه، می‌توان هدف اصلی مرکز را ایجاد یا جمع‌آوری داده‌های مصرف فرهنگی دانست. در این صورت، با نظر کارشناسان و با طرح و برنامه باید به سراغ داده‌های حوزه‌های دیگر رفت. افزون بر این، اگر تمرکز بر داده‌های مصرف فرهنگی است، باید تعریفی از آنها ارائه شود و به لحاظ نوع و ماهیت دسته‌بندی شوند. برخی از این داده‌ها را از مراکز آماری کشور و برخی را از مراکز تحقیقاتی دیگر تهیه و برخی نیز باید تولید شوند. از این‌روست که مرکز تحلیل و مونیتورینگ داده‌های اجتماعی و فرهنگی، هم‌زمان «گردآورنده و تولیدکننده» داده‌ها به شمار می‌رود و به همین دلیل باید ساختار مناسب این دو مأموریت مهم تعریف شود.

نوع داده‌ها هم مهم است. داده‌های خام و ریکودن‌شده بیشترین فایده را برای تحلیل‌های ثانوی دارند. بنابراین، نظام تهیه و تدارک داده‌های تحلیلی باید بر تدارک چنین داده‌هایی ناظر باشد. معنای این گفته ناکارایی مواردی مانند درصدها و فراوانی‌ها و سایر آمارهای توصیفی و استنباطی موجود نیست بلکه داده‌های خام، امکان پردازش ثانویه و آزمون‌های متنوع برای بررسی فرضیات مختلف را فراهم می‌کند. تکرار این اصل مهم نباید ملال‌انگیز باشد که ما به واسطه داشتن نظریه‌های مؤثر، و نه تنها داده‌های متکثر، می‌توانیم به تحلیل‌های درخور دست یابیم. تکیه مفراط بر داده‌ها و جست‌وجو برای تحلیل‌ها به مانند آن است که اسب را پشت گاری ببندیم. عامل حرکت در تحلیل‌ها، نظریه‌ها هستند. با وجود این، نظام داده‌سازی باید به گونه‌ای طراحی شود که هرچه بیشتر بتوان نظریه‌های متنوع‌تری را با داده‌های موجود آزمود، یا امکان‌های بیشتری برای تولید نظریه فراهم کرد.

شرط دیگر ارائه تحلیل‌های مناسب، وجود داده‌هایی است که مقایسه و تطبیق میان آنها امکان‌پذیر باشد.^۱ گردآوری داده‌های انبوه اما مقایسه‌ناپذیر کمکی به روند تحلیل‌های ثانویه نمی‌کند. مرکز باید در مورد جمع‌آوری داده‌ها و کیفیت آنها برای تحلیل، تصمیم‌گیری کند. پیمایش‌های ملی یا داده‌های به‌دست‌آمده از آمارگیری‌های رسمی بسیار مناسب و مقایسه‌پذیرند.^۲ در کنار چنین داده‌هایی باید

۱. مراکز یا پایگاه‌های داده مانند مرکز داده‌های یونسکو نمونه‌های خوبی برای الگوبرداری و طراحی نظام داده‌سازی محسوب می‌شوند.

۲. می‌توان به مرکز آمار پیشنهاد کرد که زمینه را برای استخراج برخی داده‌های ضروری در سرشماری‌ها فراهم کند.

شرط دیگر ارائه
تحلیل‌های مناسب،
وجود داده‌هایی
است که مقایسه
و تطبیق میان
آنها امکان‌پذیر
باشد. گردآوری
داده‌های انبوه
اما مقایسه‌ناپذیر
کمکی به روند
تحلیل‌های ثانویه
نمی‌کند

راهبردهای نمونه‌گیری و اطلاعات جامعه‌های آماری وجود داشته باشد تا امکان‌های تحلیل گسترش یابد.

چنین مراکزی در تکمیل مأموریت خود می‌توانند الگوی روشنی برای نظام گزارش‌گیری یا سیاست‌های درخور چاپ و انتشار داشته باشند. فارغ از شکل خروجی‌های مرکز تحلیل داده‌ها، همه آنها ناظر بر اهداف عمده‌ای هستند که پیش‌تر به آنها اشاره شد. به عبارت دیگر، خروجی‌ها باید بر شناسایی مسائل، گزارش کیفی و کمی آنها و راهکارهای اجرایی براساس تقسیم کار نهادها و مراکز درگیر ناظر باشند. اشکال مختلف گزارش‌های مرکز در ذیل آمده است:

الف) خلاصه‌ها و توصیفات آماری: این دسته شامل گزارش‌های توصیفی در قالب جداول و نمودارها و اشکال مؤثری است که برای طرح موضوع و تغییر توجهات برنامه‌ریزان یا به دنبال درخواست آمارهای توصیفی از موضوعات توسط افراد و نهادهای مختلف تدارک دیده می‌شود.

ب) تحلیل‌های موضوعی خرد: گزارش‌های چاپ‌شده از سوی مرکز تحلیل و مونیتورینگ می‌تواند بر موضوعات خردی متمرکز باشد که در سطوح مختلف استانی و منطقه‌ای مطرح‌اند. این تحلیل‌ها برای کاربردهای محلی و برنامه‌ریزی‌های منطقه‌ای مفیدند. استانداری‌ها، شهرداری‌ها و سایر نهادهای برنامه‌ریزی فرهنگی اجتماعی محلی، مشتریان این نوع تحلیل‌ها به شمار می‌روند.

ج) تحلیل‌های موضوعی کلان: در مقایسه با تحلیل‌های نوع پیش، این دسته از حیث سطح تحلیلی متفاوت است. برای نمونه، اگر بنا بر تحلیل وضعیت خودکشی یا برابری آموزشی در سطح ملی باشد، گزارش‌های مرکز باید برای این سطح هدف‌گذاری شود.

د) نظریه‌ورزی‌های کلان: مدیریت جامعه نیازمند نظریه‌های کلانی است که درخصوص جامعه به مثابه کل سخن می‌گویند. برای نمونه، تحلیل پارسنز در نظریه نظام‌ها، تحلیل هابرماس در کتاب تحول ساختاری در حوزه عمومی، تحلیل استوارت هال از تاجریسم، یا کتاب معظم سرمایه مارکس، کلیت اجتماعی را موضوع تحلیل خود قرار دادند. این نوع تحلیل را نباید مختص کلاسیک‌های علوم اجتماعی و اقتصاد دانست. کتاب‌ها و نظریه‌های زیادی وجود دارند که به دنبال ارائه درک مناسب‌تری از جوامع هستند: نظریه گیدنز درباره فردگرایی، نظریه بومن درباره عشق سیال، نظریه حاد واقعیت بودریار و مانند اینها. هدف اصلی مرکز تحلیل داده‌های

مدیریت جامعه
نیازمند نظریه‌های
کلانی است که
درخصوص جامعه
به مثابه کل سخن
می‌گویند

اجتماعی و فرهنگی می‌تواند ارائه نظریه‌هایی بومی برای درک بهتر جامعه ایران باشد؛ عاملی که می‌تواند این مراکز را به «اندیشگاه‌ها» یا «مؤسسات مولد دانش» یا به بیان معمول «تینک‌تنک»‌ها نزدیک کند.

پراتیک پژوهش‌های فرهنگی

ترویج دانش در میان مردم به‌ویژه وقتی پای علوم دقیقه در میان است، به باور برخی، شاید مسئله مهمی تلقی نشود.^۱ اما، در علوم انسانی این برداشتی ناسودمند و چه بسا ناممکن باشد. دیدگاه‌های مختلفی در این باره وجود دارد که در پاسخ به این پرسش مهم شکل گرفته‌اند: رابطه میان علوم اجتماعی و انسانی با جامعه یا مردم عادی چگونه است؟ ساحت ارتباطی و ترویجی دانش‌های فرهنگی و انسانی از این زاویه پیش کشیده می‌شود. در ادامه کوشش می‌شود از این منظر به برخی ضعف‌هایی اشاره شود که دامن پژوهش‌های فرهنگی را گرفته است. در اینجا به‌طور مشخص به این نکته اشاره می‌شود که دستاوردهای پژوهشی در حوزه فرهنگ به‌ویژه آنهایی که خود را از جنس کارهای انتقادی می‌دانند باید با بدنه اجتماعی و عقل سلیم جامعه پیوند برقرار کنند و به اصطلاح سودمند واقع شوند. از این رو، پرسش مهم این خواهد بود با چه تعبیری از کار انتقادی و روشنفکری می‌توان با عرف عامه پیوند خورد و از این رهگذر تغییراتی را در زندگی روزمره پدید آورد؟

یکی از تعابیر مناسب را می‌توان در کار استوارت هال (۱۹۹۶/۱۳۸۶) در مقاله «مطالعات فرهنگی و میراث‌های نظری آن» دید. در این متن او به دو جنبه از کار روشنفکری در مطالعات فرهنگی، پیوند نظریه و عمل سیاسی (بخوانید کنش برای تغییر وضع موجود)، و مانند آن اشاره کرده است. او به دو نوع جاه‌طلبی پروژه مطالعات فرهنگی و دوجبه‌ای اشاره دارد که روشنفکران ارگانیک به‌طور هم‌زمان درگیر آن هستند. به گفته او، از یک سو روشنفکران و محققان حوزه فرهنگ باید بر کارهای نظری^۲ متمرکز باشند. به عبارت دیگر، اشاره او به کوشش‌ها برای حل مسائل نظری این حوزه از علم و تعمیق و تقویت بنیادهای نظری است. از سوی دیگر، مأموریت پژوهشگرانی که نقش روشنفکر ارگانیک را ایفا می‌کنند این است که مسئولیت انتقال دانش نظری کسب‌شده را به مردم و دخیل کردن آن در زندگی روزمره برعهده گیرند. چه بسا، پژوهشگران درک نظری پیچیده و عمیقی نسبت به موضوع پیدا کنند، اما

۱. جامعه دانش پایه با این باور ناسازگار است. به عبارت دیگر، هرچه دانش‌های علمی، فارغ از نوعش، در میان مردم گسترش یابد، مردم فرصت‌های بیشتری برای زندگی بهینه خواهند داشت. انجمن‌ها و مراکز ترویج علم در سراسر دنیا در پی چنین نیازی شکل گرفتند. خوشبختانه در کشور ما انجمن علمی ترویج علم برای چنین نقشی ایجاد شده است.
۲. مراد از کار نظری و نظریه را باید در بستر جایگاه نظریه در مطالعات فرهنگی درک کرد که با الگوی رایج متفاوت است. به پیوند عمیق میان زمینه (context) و نظریه در چارچوب روش‌شناسی تحلیل بزنگاه (conjunctural analysis) باید توجه شود (برای تحلیل بزنگاه نگاه کنید به: رضایی و آقاجانزاده، ۱۳۹۴: ۲۶۱).

اگر چنین ترازوی از دانش برای بهبود زندگی مردم به کار نرود و در چارچوب مراکز علمی و دانشگاه‌ها باقی بماند، چه فایده‌ای خواهد داشت؟ از این روست که در علوم انسانی و اجتماعی نمی‌توان به مسئله انتقال دانش به مردم و تزریق آن به عرف عامه یا عقل سلیم جامعه بی‌توجه بود. پیوند پژوهشگران حوزه فرهنگ فارغ از اینکه در چه مرکزی فعالیت دارند با جامعه از این منظر قابل تعریف است. از همین زاویه، به نظر می‌رسد پژوهش‌های فرهنگی در کشور با مشکل روبه‌رو هستند، چون در بهترین حالت آنها رو به سوی سیاست‌گذاران دارند. در مورد پژوهش‌های انتقادی/نظری هم مشکل این است که در حصار دانشگاه‌ها باقی مانده‌اند.

بگذارید با مثالی این نکته را ساده‌تر کنیم. همه خانواده‌هایی که فرزندان نوجوان یا جوان دارند با دغدغه تأثیر بازی‌های رایانه‌ای بر زندگی نوجوانانشان درگیرند. به‌رغم وجود مراکز مختلف دولتی و فرادولتی (حاکمیتی) و قوانین فراوان برای نظارت و کنترل بر ورود بازی‌های رایانه‌ای در ایران، هنوز اراده‌ای مؤثر برای کاهش این دغدغه در میان خانواده‌ها دیده نمی‌شود. پژوهشگران حوزه بازی‌های رایانه‌ای در این میان می‌توانند نقشی مهم ایفا کنند. آنها می‌توانند ابعاد مهم و مؤثر مخاطرات و سودمندی‌های این بازی‌ها را با دانشی عمیق هم برای خانواده‌ها و هم برای سیاست‌گذاران، البته به زبان‌هایی متفاوت، نشان دهند. امروزه، وقتی صحبت از دنیای بازی‌های مجازی می‌شود، بخش زیادی از جامعه واکنش‌های مبهمی از خود نشان می‌دهند. این نگرانی گاه آن قدر زیاد است که نه فقط مسئولان بلکه خانواده‌ها را به این نتیجه رسانده است با هیولایی مهارنشده روبه‌رو هستند. بخش زیادی از این نگرانی به ناآگاهی ما از توان‌های ایجابی و بالقوه این ابزارها بازمی‌گردد. مانند هر فناوری نورسیده‌ای دنیای بازی‌های مجازی و مشتقات آن هم گرفتار تردیدهای اولیه از سوی افرادی است که همیشه موضعی محافظه‌کار و مردد دارند. تا آنجا که به مسئولان و سیاست‌گذاران مربوط است، مواجهه آنها با فضا و دنیای مجازی همچون عاملی برای «هراس اخلاقی»^۱ است. به هنگام انتقال دانش این حوزه به جامعه، پژوهشگران می‌توانند ذهنیت جامعه را برای پذیرش این ساحت تازه فناورانه آماده کنند. برای نمونه، می‌توان به زمینه‌ها و دلایلی پرداخت که نظام آموزشی ما هنوز در برابر ورود بازی‌های رایانه‌ای به مدرسه مقاومت می‌کند. به رفتار مالی مردم در جامعه دقت

در علوم انسانی و اجتماعی نمی‌توان به مسئله انتقال دانش به مردم و تزریق آن به عرف عامه یا عقل سلیم جامعه بی‌توجه بود

۱. moral panic: استانی کوهن (S. Cohen) هراس اخلاقی را در ویراست دوم کتاب شیاطین قوم و هراس اخلاقی (۱۹۷۲) این‌گونه تعریف می‌کند: «بازنمایی‌های بصری از آنچه نباید باشیم» (۱۹۷۲: ۱۰). او در این کتاب توضیح می‌دهد رخدادهایی نه چندان مهم چگونه به «حقیقت‌های رسانه‌ساخت» تبدیل می‌شوند. هدف اصلی در این فرایند، جلب توجه آحاد مردم به رخدادی ویژه در جامعه است. خود کوهن به روایت دهنام (۲۰۰۸: ۹۴۶) از مفهوم مبالغه یا «بزرگ‌نمایی انحراف» لزی و بلیکینز، جرم‌شناس، هراس اخلاقی را استنباط می‌کند. این بزرگ‌نمایی به حالتی اشاره دارد که گروه‌های قدرتمند جامعه، رفتارهای به اصطلاح انحرافی گروه‌های کوچک‌تر جامعه را، که معلوم هم نیست از اساس انحراف باشد یا نه، بزرگ‌نمایی می‌کنند. با این مبالغه و اغراق یا سازوکار «ساخت بحران‌های نمادین» (دهنام، ۲۰۰۸: ۹۵۷) است که هدف برانگیختن توجه مردم به مرزهای اخلاقی پذیرفته‌شده یا «جهان‌های اخلاقی نمادین» به تعبیر بن‌یهودا (۱۹۹۰: ۵۹) مرتفع می‌شود.

کنید! به راحتی با این موضوع کنار آمده‌ایم، بدون دیدن و لمس پول، معاملاتمان را در فضای مجازی انجام دهیم و از این انتخاب نگرانی‌ای نداریم. اما در مورد «آموزش از طریق بازی»^۱ چگونه؟ چه عاملی در نظام‌های آموزشی وجود دارد که مانع این حرکت انقلابی در آموزش مدرسه‌ای می‌شود؟ اینها پرسش‌هایی است که پژوهشگر حوزه‌های فرهنگی قادر به یافتن پاسخ‌های درخور و انتقال آن به جامعه است.

در پیوند با نقش پژوهشگران در انتقال دانش به جامعه، مشکلی دیگر وجود دارد که پژوهش‌های فرهنگی در کشور از آنها رنج می‌برند. به بیان ساده، مشکل اصلی در غفلت از ویژگی مهم تحقیقات فرهنگی است که به بیان رایج در مطالعات فرهنگی، «زمینه‌گرایی رادیکال»^۲ خوانده می‌شود. زمینه‌گرایی هدف تحلیلی مهمی دارد و امیدوار به فهم عمیق، سودمند و البته جدی و واقعیت و شرایطی است که در آن قرار داریم. با این امید است که هم‌زمان پژوهش‌های فرهنگی برآمده از مطالعات فرهنگی، پای بندی اخلاقی^۳ هم دارند؛ به این معنا که این دست پروژه‌ها می‌توانند در نگاه خوش بینانه، به لحاظ فکری و نظری هم جدی باشند و هم به لحاظ عملی و سیاسی، سودمند (گروسبرگ، ۲۰۱۹: ۶۸۳۸). بنابراین، اگر تراز دانش را فقط به پیچیدگی‌های نظری و رتوریک آن محدود کنیم، آن‌گونه که برای نشریات دانشگاهی و کسب پرستیژهای رایج علمی در بازار جهانی و بزرگ تولید علم مهم عموماً رایج دانش را شاهدیم که با زمینه و جامعه مورد نظر پیوندی ندارد. و اگر بنا را بر بهبود یا دست‌کم میل به مداخله در وضعیت موجود بگذاریم، باید در پی شکل دیگری از دانش، کنشگری اجتماعی و روشنفکرانه، و مדיوم‌های ترویج دانش باشیم (در این باره نگاه کنید به: استریفاس، ۲۰۱۰: ۲۵۳). برای این منظور باید به نیازها، امکان‌ها، و محدودیت‌های بزنگاهی^۴ اندیشید و برنامه‌های پژوهشی مناسب چنین رویکردی را سامان داد. به نظر می‌رسد، ما پژوهشگران فرهنگی در ایران حس لازم برای شناسایی این نیازهای بزنگاهی خاص خودمان را هنوز نیافته‌ایم و در میدانی بازی می‌کنیم که از پیش به دلیل نیازهای بزنگاهی دیگر زمینه‌ها (به‌ویژه حاصل از غلبه بازار علم جهانی) تعریف شده است. در نتیجه، نبود درک بزنگاهی از مسائل اطرافمان یکی از مهم‌ترین کاستی‌های پژوهش در حوزه فرهنگ است.

اگر تراز دانش را فقط به

پیچیدگی‌های نظری و رتوریک آن محدود کنیم، آن‌گونه که برای نشریات دانشگاهی و کسب پرستیژهای رایج علمی در بازار جهانی و بزرگ تولید علم مهم است، پیکره‌های عموماً رایج دانش را شاهدیم که با زمینه و جامعه مورد نظر پیوندی ندارد

1. schooling through gaming
2. radical contextualism
3. ethical commitment
4. conjunctural

سخن پایانی

در این نوشتار کوتاه کوشش شد تا برخی دشواری‌ها، موانع، و کاستی‌ها در پژوهش‌های فرهنگی کشور برجسته شود. چه بسا این دست تلاش‌ها برای محققان حوزه فرهنگ در ایران امروز سودمند باشد تا با نگاهی تازه به جدال‌های مفهومی و دوگانه‌سازی‌های رایج بنگرند و راه‌های تازه‌ای برای پژوهش‌های سودمندتر بیابند. تکیه بر مفهوم سودمندی برای آن است تا از دوگانه‌سازی‌های مبتنی بر جداسازی‌های قطعی و مرزگذاری‌های نامستند، رها شویم. هم‌زمان، بازنگری در شیوه مواجهه با موضوعات فرهنگی با تکیه بر مفاهیمی مانند «زمینه‌گرایی رادیکال»، «تحلیل بزنگاه» و «روشنفکری ارگانیک» فضای تازه‌ای برای کنشگری در میان دو سر سیاست‌گذاری از یک سو و گفت‌وگوی با مردم از سوی دیگر باز کند. از همین زاویه است که تلاش‌های مفهومی باید بر درک ابعاد مختلف، کلی، و چندگانه پدیده‌ها ناظر باشد. اما خیلی زود باید به این نکته اشاره کرد که منظور از درک کلی، مسامحه، آستی، و یافتن نقطه وسط در معنای ارسطویی نیست؛ مفهومی از اعتدال که در میان ما اغلب رایج است بلکه نوعی عمل در فضاهای بینابینی^۱ است. در این فضاهاست که شاید بتوان سستی مفاهیم تثبیت‌شده موجود در فضای علمی کشور را نشان داد: مفاهیمی مانند طبقه، سبک زندگی، و از همه مهم‌تر، خود مفهوم جامعه. پنداشت اولیه این است که خود مفاهیم تثبیت‌شده گاهی همدست سازوکارهای ایجاد ابهام و کژشناخت، یا در بیانی رادیکال‌تر، ایدئولوژیک در جامعه می‌شوند که پیامد مستقیم آن ایجاد کژفهمی در میان محققان است. روشن است تا چه میزان این کژشناخت‌ها می‌تواند موجب کوشش‌های معیوب در حوزه سیاست‌گذاری شود.

بگذارید در پایان برای روشن‌کردن مفهوم زمینه‌گرایی رادیکال و درک بزنگاهی، مفهوم «جامعه» و بدیل آن «ناجامعه» را مثال بزنیم. شاید برخی فکر کنند این مفهوم در مقابل جامعه است. یا چنین برداشت کنند که ایران در وضعیت پیشاجامعه است. این شیوه ورود به بحث از پایه نامعقول است. همیشه جمعی از انسان‌ها توان ایجاد جامعه را دارند. کیست که بتواند جامعه ایرانی را انکار کند؟ ناجامعه اما مفهومی تحلیلی برای تعیین نوع مواجهه ما با ساحتی از واقعیت اجتماعی است که در آن زیست می‌کنیم و براساس رویکردهایی در علوم اجتماعی «جامعه» نامیده شده است. در ساده‌ترین توصیف، می‌توان ناجامعه را بُعدی دیگر از حیات اجتماعی دانست. برای فهم این بُعد لازم است به ریشه‌های مفهوم جامعه در جامعه‌شناسی متعارف بازگردیم که آن را با «واقعیت اجتماعی تثبیت‌شده یا در حال تثبیت» برابر می‌دانیم. این برداشت مبتنی بر کلیتی است که همه ساحت‌های دیگر را در خود

فصلنامه

نمایه
پژوهشدوره جدید، شماره دوم
سال هشتم، تابستان ۱۴۰۰

ادغام یا سرکوب می‌کند. برای نمونه، وقتی از جامعه ایران سخن گفته می‌شود در نگاه نخست، ساحتی مانند قومیت، یا الگوهای نوبه‌نوشونده زندگی در میان جوانان در آن محو و ناپیدا می‌شود. شاید در آغاز، عیبی در این شیوه از بیان دیده نشود، حال تصور کنید زاویه نگاهمان را در تراز سیاست‌گذاری تنظیم کنیم. می‌توان سیاست‌گذاری ای مبتنی بر مفهوم جامعه ایران یا به عکس، مبتنی بر ساحت‌های خرد ناجامه‌ای داشت. کیفیت برابری و عدالت در جامعه از این منظر دگرگون خواهد شد. افزون بر این، ناجامه به وضعیت همیشه نوشونده و دگرگون‌شونده‌ای در حیات اجتماعی اشاره دارد که شکل‌گیری‌ها و پیکربندی‌های تازه‌ای را تقویت می‌کند که خارج از مرزهای مفهوم جامعه هستند. ناجامه مفهومی است که در واکنش به برداشت ایدئولوژیک و کلیت‌ساز از جامعه ساخته شده است تا هرچه بیشتر ایدئولوژی را به تفاوت‌ها را زنده کند. روشن است این برداشت مدافع سیاست تفاوت در جامعه و تنظیم سازوکارهای حکمرانی و سیاست‌گذاری عمومی بر پایه آن است. درک بزنگاهی دقیقاً از همین زاویه مطرح می‌شود چون ما با واقعیت پیچیده‌ای سروکار داریم که ایجاب می‌کند روایت‌مان از آن را، تا آنجا که برای ما مقدور است، در قالب بازنمایی و بازآفرینی ارائه کنیم (نگاه کنید به: دیویس، ۲۰۱۹: ۵۶-۴۶). این محور نخست زمینه‌گرایی رادیکال است.

منابع و مأخذ

رضایی، محمد و هادی آقاچان‌زاده (۱۳۹۴). تحلیل هم‌آیندی: «گامی به فراسوی دوآلیسم نظریه/روش در مطالعات فرهنگی»، *مجله جامعه‌شناسی تاریخی دانشگاه تربیت مدرس*، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان، ۱-۳۶.

هال، استوارت (۱۳۸۶)، «مطالعات فرهنگی و میراث‌های نظری آن»، *مطالعات فرهنگی دیدگاه‌ها و مناقشات*، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.

Ben-Yehuda, Nachman (1990). **The Politics and Morality of Deviance**. Albany: State University of New York Press.

Cohen, Stanley (1972). **Folk Devils and Moral Panics**. London: MacGibbon and Kee.

Davis, Andrew (2019). **Failure is always an option: the necessity, promise & peril of radical contextualism**, *Cultural Studies*, 33:1, 46-56, DOI: 10.1080/09502386.2018.1544264.

Denham, Bryan E. (2008). Folk devils, news icons and the constructions of moral panics: Heroin chic and the amplification of drug threats in contemporary society. **Journalism Studies** 9(6), 945-961.

Grossberg, Lawrence (2019). Cultural studies in search of a method, or looking for conjunctural analysis. **New Formations: A Journal of Culture/Theory/Politics** 96/97, 38-68.

Striphos, T., (2010). Acknowledged goods: Cultural studies and the politics of academic journal publishing. **Communication and Critical/Cultural Studies**, 7 (1), 3-25.